

## شیدایی ها

هتل نیم ساعت تا شرق بندر مالاکا<sup>۱</sup> فاصله دارد و روی یک برآمدگی سنگی قرار گرفته است. این هتل مخصوص خانواده‌هاست و در آنجا، به خصوص سر وعده‌های غذا، مشکلات زندگی خانوادگی خودبه‌خود آشکار می‌شود. ربیع خان<sup>۲</sup> پانزده‌ساله است و با پدر و نامادری‌اش در تعطیلات به سر می‌برد. جو سنگین است و حرف‌چندانی میان‌شان ردوبدل نمی‌شود. سه سال است که مادر ربیع فوت کرده. در ایوان هتل، رو به استخر، هر روز بوفه‌ای برپاست. نامادری‌اش هر از چندگاه راجع به پائیا<sup>۳</sup> یا دربارهٔ باد شدیدی که از سمت جنوب می‌وزد، اظهارنظر می‌کند. او اصالتاً اهل گلاسترشر<sup>۴</sup> است و به باغبانی علاقه دارد.

ازدواج با خواستگاری یا حتی دیدار اولیه شروع نمی‌شود. آغاز آن برمی‌گردد به خیلی قبل‌تر، یعنی زمان رویش اندیشهٔ عشق در ذهن و اگر دقیق‌تر بخواهیم بگوییم، زمان شکل‌گیری رویای داشتن معشوق.

ربیع اولین بار دختر را کنار سرسرهٔ آب می‌بیند. تقریباً یک سال از خودش کوچک‌تر

---

1. Málaga

2. Rabih Khan

۳. Paella: نوعی غذای اسپانیایی. (توضیحات مندرج در تمام پانویس‌ها از سوی مترجم است).

4. Gloucestershire

است، موهای خرمایی اش را پسرانه کوتاه کرده، پوستش زیتونی است و پاهایش باریک و قلمی. بلوز ملوانی راه‌راه پوشیده و شلوارک آبی و یک جفت دمپایی لانگستی زرد لیمویی. بند چرمی باریکی هم دور مچ راستش بسته. دخترک نگاهی به او می‌اندازد، لبخند نصفه‌نیمه‌ای حواله‌اش می‌کند و خودش را روی صندلی حصیری تاشو جابه‌جا می‌کند. در چند ساعت آینده، به واکمنش گوش می‌دهد و متفکرانه به دریا می‌نگرد و چند وقت یک‌بار، ناخن‌هایش را می‌جود. پدر و مادرش در دو طرف او هستند. مادر محلهٔ ال<sup>۱</sup> را ورق می‌زند و پدر رمانی از لِن دیتون<sup>۲</sup> به فرانسوی می‌خواند. ربیع بعداً از روی دفتر ثبت اسامی مهمانان متوجه می‌شود که دخترک اهل کلرمون‌فران<sup>۳</sup> و نامش آلیس سار<sup>۴</sup> است.

ربیع هیچ‌وقت در گذشته چنین حسی را تجربه نکرده، حسی که از وقتی دخترک را دیده، او را مغلوب کرده است. حسی که به کلام نمی‌آید، چون واژه‌ها قادر به بیانش نیستند. انگار همیشه این دختر را می‌شناخته، انگار دخترک دلیل وجود او در این دنیاست و به خصوص، دواي درد مبهمی است که درونش حس می‌کند. طی چند روز آینده، ربیع در گوشه‌وکنار هتل او را از دور می‌پاید: وقتی سر صبحانه با پیراهنی سفید مزین به حاشیهٔ گل‌دار از بوفه ماست و هلو برمی‌دارد؛ وقتی در زمین تیس با لهجهٔ غلیظ انگلیسی و با ادب فراوان به خاطر ضربه‌ای که با پشت راکت زده از مربی عذرخواهی می‌کند؛ و وقتی (ظاهراً) تنها اطراف زمین گلف قدم می‌زند و به تماشای گیاهان کاکتوس و کنف می‌ایستد.

ممکن است خیلی زود به این اطمینان برسیم که شخص مدنظر، خود معشوق است. اصلاً لازم نبوده که با هم صحبت کنیم؛ حتی شاید نامش را هم ندانیم. آنچه اهمیت دارد، شَم درونی است: حسی خودجوش که حتی بیش از پیش، صحیح و شایستهٔ احترام به نظر می‌رسد، چراکه فرایند طبیعی منطقی را دور زده است.

1. Elle

۲. Len Deighton: نویسندهٔ بریتانیایی رمان‌های جاسوسی (۱۹۲۹).

3. Clermont-Ferrand

4. Alice Saure

شیدایی حول محور چند اصل اولیه متبلور می‌شود: دمپایی لانگشتی که سهل‌انگارانه از پایی آویزان است؛ نسخه جلدکاغذی رمان سیدارتا<sup>۱</sup> اثر هرمان هسه<sup>۲</sup> روی حوله‌ای کنار کرم ضدآفتاب؛ ابروهای مرتب؛ حواس‌پرتی در جواب دادن به پدر و مادر؛ و نحوه گذاشتن کف دستش زیر چانه‌اش زمانی که در بوفه عصرانه تکه‌هایی کوچک از دسر شکلاتی در دهانش می‌گذارد.

ربیع به پیروی از غریزه خود، با در نظر گرفتن این جزئیات، شخصیتی در ذهنش شکل می‌دهد. به پره‌های چوبی پنکه سقفی اتاقش که می‌چرخند، نگاه می‌کند و در ذهنش داستان زندگی خود با آن دخترک را می‌نگارد. دختر غمگین خواهد بود و سرد و گرم روزگار چشیده، ربیع را رازدار خود خواهد دانست و دورویی دیگران را به تمسخر خواهد گرفت. گاهی برای حضور در مهمانی و جمع دیگر دختران مدرسه مضطرب خواهد بود که البته نشانه شخصیت حساس و عمیق اوست. او تنها بوده و تا کنون اسرار خود را با هیچ‌کس در میان نگذاشته است. آن‌ها دست در دست یکدیگر روی تخت‌خواب دخترک بازگوشانه می‌نشینند. او نیز هرگز تصور نمی‌کرده که چنین پیوندی بین دو نفر امکان‌پذیر باشد.

سپس، یک روز صبح، ربیع می‌بیند که دخترک بی‌خبر رفته و یک زوج هلندی با دو پسر کوچکشان به جای او سر میز نشسته‌اند. مدیر هتل توضیح می‌دهد که او به همراه پدر و مادرش صبح زود هتل را ترک کرده تا با پرواز ایرفرانس راهی خانه شوند. کل این ماجرا را می‌توان فراموش کرد. آن‌ها دیگر هیچ‌وقت یکدیگر را نخواهند دید. ربیع به هیچ‌کس چیزی نخواهد گفت. دستش هرگز به دخترک نخواهد رسید. با این حال، اگر داستان از اینجا آغاز می‌شود، دلیلش این است که درک او از عشق، سال‌ها همانی خواهد بود که اولین بار در هتل کازال سور<sup>۳</sup> در تابستان شانزده‌سالگی‌اش شکل گرفته است؛ گرچه در طول سالیان آتی، بسیاری از خصلت‌های ربیع تغییر خواهد کرد و پخته‌تر خواهد شد. او همچنان به امکان پیدایش درک سریع قلبی و همدلی متقابل بین دو نفر ایمان خواهد داشت و نیز به فرصت پایان بخشیدن به تنهایی.

---

1. Siddhartha (1922)  
 2. Hermann Hesse (1877-1962)  
 3. Casa Al Sur

به همین ترتیب، ربیع تمایلاتی تلخ و شیرین به دیگر دلبران گم‌گشته تجربه خواهد کرد: در اتوبوس، در راهروهای سوپرمارکت و در سالن‌های مطالعه کتابخانه‌ها. او مطمئناً در بیست‌سالگی، حین تحصیل در منهن، راجع به زنی که در قطار، سمت چپ او نشسته همان حس را خواهد داشت؛ همچنین در بیست‌وپنج‌سالگی در شرکت معماری در برلین، جایی که دوره کارآموزی می‌گذراند؛ و در بیست‌ونُه‌سالگی در پرواز بین پاریس و لندن، بعد از گپ‌وگفتی کوتاه راجع به کانال انگلیس<sup>۱</sup> با زنی به نام کلوئه<sup>۲</sup>: این حس، برآمده از فقدان بخشی از وجود خودش است که مدت‌هاست فراموش شده.

برای رماتیک‌ها، از نخستین نگاه تا شکل‌گیری برداشتی شکوهمند و سرنوشت‌ساز تنها چند قدم کوتاه فاصله است: اینکه آن شخص، پاسخی جامع برای پرسش‌های برزبان‌نیامده درباره زندگی است.

شاید به نظر برسد شدت احساسات اهمیتی ندارد یا حتی مضحک است؛ اما این تکریم غریزه، سیاره کوچکی در این جهان روابط نیست. بلکه خورشیدی است که آرمان‌های امروزی عشق حول آن می‌چرخند.

عقاید رماتیک همواره وجود داشته‌اند، اما تنها چند قرن است که چیزی فراتر از بیماری انگاشته می‌شوند؛ تنها مدتی است که جست‌وجو برای یافتن معشوق اجازه پیدا کرده در جایگاهی نزدیک به هدف زندگی قرار گیرد. نوعی آرمان‌گرایی که در گذشته به سمت خدایان و معنویات رهنمون بود، به سوی سوژه‌های انسانی تغییر جهت داده است. و این ژستی است به ظاهر سخاوتمندانه اما سرشار از پیامدهای ناخوشایند و بی‌دوام، چراکه برای هیچ بشری آسان نیست در کل زندگی‌اش به این دلخوش باشد که در حضور نظاره‌گری خیالی در خیابان، در شرکت و روی صندلی کناری در هواپیما، کمالاتی از خود بروز داده است.

برای ربیع سال‌ها طول خواهد کشید و چندین جستار در باب عشق نیاز خواهد بود

۱. English Channel: یا کانال مانش، قسمتی از اقیانوس اطلس است.